

آنکه اولیای دم به جای قصاص، از او دیه درخواست کنند یا به طور کلی او را ببخشند. همچنین اسلام قصاص اعضا را نیز از موارد حق حیات خارج دانسته است؛ به این معنا که اگر کسی عضوی از اعضای بدن دیگری را از روی عمد و آگاهی قطع کند یا به آن آسیب زند، در صورتی که آن شخص به دریافت دیه تن ندهد و یا نبخشد، فرد مجرم باید قصاص و عضوی از بدنش در برابر آن قطع شود.^۱

برخی افراد گاه از روی جهل و گاه با غرض ورزی، پرسشی را به عنوان شبهه و نقدی بر آموزه‌های حقوقی قرآن مطرح کرده‌اند: آیا تشریح حکم قصاص؛ اعم از قصاص نفس یا قصاص عضو، مخالف حق حیات انسان نیست؟ آیا این حکم با حقوق انسان هماهنگ است و با اسلام به عنوان دینی محبت مدار سازگار است؟

برخی معاندان اسلام، با تمسک به این حکم، به اسلام و قرآن هجوم می‌آورند و مدعی می‌شوند که اسلام، دینی خشن و احکام آن مخالف با مهر و عطوفت است. برخی روشن فکران نیز، با پذیرش اصل شبهه، معتقدند که با توجه به نیازها و مقتضیات عصر، می‌توان از این حکم چشم پوشید و آن را کنار گذاشت.

قرآن خود به این پرسش و شبهه توجه و به نقش قصاص در بقای حیات انسانی تأکید کرده است. اگر قصاص از اساس تشریح نمی‌شد، هر جنایت‌کاری، به ویژه اگر از ثروت و مال برخوردار و پرداخت دیه برایش آسان بود، به خود جرأت می‌داد که خون بی‌گناهی را بر زمین بریزد یا دست‌وپای مردم را با قساوت قطع کند.

پیش‌بینی حکم قصاص نفس یا قصاص اعضا، راه جرم و جنایت را بر چنین گناهگاران می‌بندد. به همین دلیل، قرآن به شدت از قصاص دفاع کرده و آن را مایه «حیات» آدمیان دانسته است:

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.^۲

وای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است، باشد که به تقوا گرایید.

۱. آیه ذیل به صراحت ناظر به این حکم است: «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ». (مائده / ۴۵)

۲. بقره / ۱۷۹.

خداوند در این آیه، همه صاحبان اندیشه را، خارج از هر مکتب، مذهب و دینی، مخاطب قرار داده است؛ گویا از آغاز پیش‌بینی می‌کرد که ممکن است گاه غیردین‌داران قصاص را نقد کنند. به همین دلیل، همه جهانیان را مخاطب قرار داد و فرمود که قصاص مایه حیات و زندگانی است. مراد خداوند آن است که مردم حکمت قصاص را دریابند و بدانند که با اجرای درست آن، دیگر کسی به خود جرأت نمی‌دهد قتل نفس کند یا موجب نقص عضو دیگری شود و به این ترتیب، می‌توان مانع شیوع این آسیب اجتماعی شد.

اگر عضوی از بدن کسی بیمار و فاسد باشد، هر آن، ممکن است این بیماری و فساد به سایر اعضای بدنش نیز سرایت و آن را فاسد و بیمار کند. از نظر عقلی، بریدن و جدا کردن چنین عضوی درست و عین خدمت به سایر اعضاء و زمینه‌ساز سلامت و ماندگاری انسان است. اجرای حکم قصاص درباره کسی که از روی عمد و با اختیار مرتکب جنایت بر نفس یا عضو می‌شود نیز، دقیقاً به همین شکل است.

شاید در نگاهی خردانگارانه، حکم قتل نفس قاتل یا قطع عضو کسی که چنین جنایتی مرتکب شده است، خشن به نظر برسد؛ اما وقتی با در نظر گرفتن مجموعه افراد اجتماع به آن توجه کنیم و ببینیم که اجرای آن، سلامت جامعه‌ای را تضمین می‌کند، آن را به صلاح جامعه خواهیم انگاشت؛ درست همان تعبیر حیات اجتماعی که قرآن آن را به کار برده است.

از سوی دیگر، هم‌دردی با قاتلی که باید قصاص شود، نباید ما را از این نکته غافل کند که او عامدانه، آگاهانه و از روی اختیار و با استفاده از ابزار قتل، جان انسان بی‌گناهی را گرفته و خانواده و همه کسانی را که به او تعلق خاطر دارند، سالیان متمادی داغدار و آزرده‌خاطر است. چه بسا، چنان‌که بارها شاهد بوده‌ایم، غم‌و غصه مرگ فرزند، موجب مرگ زودرس مادر یا پدری شده است. آیا چنین شخصی با چنین جنایت بزرگی، سزاوار بخشش است؟

۲. حق انتخاب عقیده انسان از منظر قرآن

یکی از حقوق انسان که همگان بر آن پای می‌فشارند و قرآن نیز پیش از هر حقوق دانی بر درستی آن تأکید کرده است، حق انتخاب عقیده است. هر انسانی باید پس از بررسی و مطالعه کافی و با علم و یقین به دین و عقیده‌ای باورمند شود. از سوی دیگر، نمی‌توان کسی را به اجبار به عقیده‌ای باورمند کرد. به همین دلیل، قرآن بارها از جایگاه عقل با

واژه‌هایی؛ همچون تعقل، تدبر و تفکر با ستایش فراوان یاد کرده و از مردم خواسته است که درباره موضوعات مختلف تفکر و تعمق کنند؛ از جمله درباره خداوند، نشانه‌های الهی در آفاق و انفس، اسرار متافیزیک، دلایل و براهینی که پیامبران آورده‌اند، آموزه‌های اخلاقی، تشریحات دینی، عظمت قرآن، آنچه می‌شنوند و جز آنها.

خداوند در ضمن آیات مختلف، بارها مردمی را که عقل خود را به کار نمی‌بندند، نکوهش کرده و آنان را همانند چهارپایان و بلکه گمراه‌تر از آنها معرفی کرده است.^۱ قرآن افزون بر نگاه ستایش‌آمیز به عقل، بارها در عرصه‌های مختلف از عقل و براهین عقلی بهره گرفته و همواره از مخالفان و معاندان خواسته است که براهین خود را بیان کنند.

چنان که گفته شد، هر باوری باید مستند بر علم و یقین باشد. قرآن نیز با تکیه بر همین اصل، ادعای مشرکان مبنی بر چندخدایی،^۲ ادعای مسیحیان مبنی بر کشته شدن عیسی علیه السلام و به صلیب کشیده شدن او،^۳ ادعای مسیحیان مبنی بر فرزند داشتن خدا^۴ و نیز ادعای مشرکان مبنی بر دخترانگاشتن فرشتگان را،^۵ به دلیل اینکه متکی و مستند بر علم نیست، نقد و آن را انکار کرده است.

خداوند ضمن آیاتی در قرآن بر پذیرش برترین دیدگاه تأکید می‌کند. این آیات شواهدی هستند که نشان می‌دهند قرآن در پذیرش هر باوری بر آزاداندیشی و عقل‌گرایی تأکید ویژه می‌کند. آیه ذیل یکی از صریح‌ترین این آیه‌هاست:

فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ.^۶

پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینان‌اند که خدایشان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان.

قرآن با احترام به اصل آزادی تفکر و عقیده، به مسلمانان توصیه می‌کند که اگر در گرماگرم

۱. اعراف / ۱۷۹.

۲. احقاف / ۴.

۳. نساء / ۱۵۷.

۴. کهف / ۵ - ۴؛ یونس / ۶۸.

۵. زخرف / ۱۹.

۶. زمر / ۱۸ - ۱۷.

جنگ، یکی از مشرکان اعلام کند که می‌خواهد سخن اسلام و قرآن را بشنود، جنگ را موقتاً رها کنند و به او فرصت شنیدن دهند؛ البته در صورتی که توطئه و نیرنگی در بین نباشد:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَا أَمَنَهُ ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ.^۱

و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به مکان امنش برسان، چراکه آنان قومی نادان‌اند.

از شگفتی‌های این آیه آن است که خداوند نمی‌فرماید چنین شخصی که جنگ را به تعطیلی کشانده است، پس از شنیدن کلام الهی حتماً باید آن را بپذیرد، بلکه می‌فرماید که موظفید او را به سلامت به پناهگاهش برسانید. در آیات متعدد دیگری نیز، بر ممنوعیت تحمیل عقیده بر دیگران تأکید شده است. یکی از صریح‌ترین این آیات، آیه ذیل است:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.^۲
در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است.

بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که این آیه حکمی تکوینی را بیان می‌کند که حکم تشریحی نیز از آن استخراج می‌شود. خداوند می‌فرماید در عالم واقع و تکوین نمی‌توان با اکراه و اجبار، دین و عقیده‌ای را بر شخصی تحمیل کرد؛ زیرا پذیرش و باور، امری قلبی و درونی است و هیچ‌کس درون و باطن کسی را در اختیار ندارد. مبتنی بودن امر تشریحی بر آن نیز، به این معناست که با فرض ممکن نبودن تحمیل دین بر افراد، هر اقدامی در این زمینه، نامشروع است.^۳

خداوند در این آیه در عبارت «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» بیان می‌کند که راه رشد و تعالی، آشکار و از راه کژی و انحراف، آشکار شده و عذری برای کسی باقی نمانده است. به این ترتیب، علت اکراهی نبودن دین‌باوری را نیز بیان کرده است. مجاز نبودن اکراه در

۱. توبه / ۶. از این مسئله در فقه با عنوان «هُدْنَه» یا «مهاندنه»؛ به معنای قرارداد آتش بس و ترک مخاصمه یاد شده است.

۲. بقره / ۲۵۶.

۳. طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۳۴۳.

دین باورکردن مردم، در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است. برای نمونه، آیاتی که در آنها اعلام شده است که اگر خداوند می خواست، همه مردم را وادار به ایمان و دین باوری می کرد:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.^۱
و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هرکه در زمین است، همه آنها یک سرایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگردند؟

همچنین در سوره غاشیه چنین می فرماید:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ.^۲
پس تذکره ده که تو تنها تذکردهنده ای که بر آنان تسلطی نداری.

با توجه به چنین شواهدی از آیات قرآن، دیگر برای هیچ اندیشمند منصفی جای تردید نمی ماند که هیچ دینی مانند اسلام، تا این اندازه بر اصل اختیار و آزادی انسان و حق او بر انتخاب آزادانه عقیده تأکید نکرده است.

یک. ارتباط آزادی عقیده با پدیده ارتداد

با وجود آیات متعدد قرآن درباره آزادی عقیده، برخی می گویند که احکامی؛ همچون حکم ارتداد با آزادی عقیده سازگاری ندارد. دلیل ناسازگاری بدوی آزادی عقیده با پدیده ارتداد این است که ازسویی، طبق آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، مردم در انتخاب عقیده و دین خود آزاداند و کسی را نمی توان مجبور کرد به دینی خاص باور پیدا کند. ازسوی دیگر، براساس احکامی که درباره ارتداد پیش بینی شده است، اگر کسی از اسلام روی برگرداند و مثلاً مسیحی شود، با در نظر گرفتن برخی از شرایط، مجازات خواهد شد.

واژه «ارتداد» مصدر باب افتعال از ریشه لغوی «رد» به معنای بازگشت و رجوع چیزی یا کسی به غیر خود است.^۳ در اصطلاح فقیهان، ارتداد به معنای ترک اسلام پس از باورمندی به آن است.^۴ قرآن در آیات متعددی از پدیده «ارتداد» سخن گفته و آثار دنیوی و اخروی آن

۱. مائده / ۴۸؛ یونس / ۹۹؛ انعام / ۳۵.

۲. غاشیه / ۲۲-۲۱.

۳. فراهیدی، کتاب العین، ج ۸، ص ۷؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۸۶.

۴. شیخ طوسی ارتداد را چنین تعریف کرده است: «ارتداد آن است که شخص مؤمن پس از ایمان، کافر شود؛ اعم از

را ذکر کرده است. بعضی از آثار ارتداد برای مرتدان در قرآن چنین بیان شده است: حبط اعمال و خسران در آخرت،^۱ خشم و غضب الهی و عذاب دردناک،^۲ فریفته شیطان شدن و در دام او افتادن که موجب می‌شود شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زینت کند،^۳ محرومیت از هدایت الهی^۴ و مورد لعنت خدا و ملائکه و همه مردم قرار گرفتن.^۵

آیه ذیل از آیاتی است که خداوند در آن به صراحت ارتداد را نکوهش کرده است:

وَمَنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.^۶

و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود، و ایشان اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند شد.

باین حال، در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن به مجازات قضایی ارتداد اشاره‌ای نشده است و پیامبر اکرم ﷺ مجازات قضایی ارتداد را تشریح کرد. افزون بر قرآن، در روایات فراوانی در جوامع روایی شیعه و اهل سنت از پدیده ارتداد یاد شده است. در برخی از این روایات به صراحت واژه «ارتداد» و «رَدّه»^۷ و در مواردی نیز معادل و مترادف این واژه به کار رفته است. در پاسخ به شبهه مطرح شده درباره تنافی میان حکم آزادی عقیده با حکم ارتداد، باید توجه کرد که قرآن به روشنی تصریح کرده است که پذیرش هر دین و باوری باید با بررسی و مطالعه باشد. به عبارت بهتر، شخص تا زمانی که به درستی و حقانیت هر دینی یقین ندارد، نباید به آن باورمند شود. همچنین تأکید می‌کند که شخص با پذیرش اسلام باید به لوازم آن نیز پایبند باشد. بر همین اساس، همه فقهاء بر این نکته تأکید کرده‌اند که باور به

آنکه شخص همواره مؤمن بوده است یا آنکه قبلاً کافر بود، سپس مسلمان شده و آنگاه دوباره کافر گردد».

(طوسی، *المبسوط*، ج ۷، ص ۲۸۲)

۱. نحل / ۵؛ بقره / ۲۱۷.

۲. نحل / ۱۰۶؛ آل عمران / ۱۰۶.

۳. محمد / ۲۵.

۴. آل عمران / ۸۶.

۵. آل عمران / ۸۶.

۶. بقره / ۲۱۷.

۷. برای نمونه بنگرید به: حرعاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۲۸، ص ۳۳۴ - ۳۲۳ «ابواب حد المرتد».

اصول دین باید از روی علم و یقین باشد و تقلید در آن جایز نیست.^۱ اسلام تأکید می‌کند که پس از پذیرش این دین با علم و مطالعه، شخص باید به لوازم آن نیز ملتزم باشد که یکی از آنها ترک نکردن آشکار آن دین است.

بنابراین، چنان‌که گذشت، ازسویی، هر عقیده و باوری به اسلام، متکی بر دلیل و برهان است. ازسوی دیگر، برای ترک دین مجازاتی پیش‌بینی شده است. بدین ترتیب، خداوند اعلام می‌کند کسی را به پذیرش اسلام مجبور نکنید؛ چراکه آنان در پذیرش اسلام یا هر دین دیگری آزاداند؛ اما هر شخصی باید بداند که پس از پذیرش اسلام، باید به لوازم و احکام آن نیز ملتزم باشد. یکی از لوازم و مقتضیات پذیرش اسلام این است که برای بازگشت آن، محدودیتی کامل وجود دارد.

این حکم درباره شماری از مشاغل مهم در دنیا نیز صادق و مشهود است. برای نمونه، همه دستگاه‌های اطلاعاتی دنیا بدون هیچ اجباری، افرادی را با خواست خود آنان جذب می‌کنند. باین حال، در همان آغاز به آنان اعلام می‌کنند که درعین اختیار برای ورود به دستگاه اطلاعاتی، پس از ورود به این نظام، در نوع ارتباط با دوستان و اطرافیان، مسافرت، خروج از کشور و ... محدودیت‌هایی خواهند داشت. چه بسا به آنان اجازه تغییر شغل را نیز ندهند. در برخی از کشورها، چنین محدودیت‌هایی درباره برخی از رشته‌های حساس دانشگاهی؛ نظیر فیزیک اتمی نیز اعمال می‌شود و بی‌توجهی به آنها مجازاتی را در پی دارد.

چنان‌که گذشت در چنین تشکیلات و دستگاه‌هایی، محدودیت‌هایی برای افراد اعمال می‌شود که بی‌توجهی به آنها و رعایت نکردنشان، مجازات و پیامدهایی گاه سنگین را در پی دارد. پرسش این است که آیا تاکنون کسی آن را مخالف اصل آزادی و اختیار تلقی کرده است؟ پاسخ منفی است؛ زیرا از همان آغاز ورود افراد به این تشکیلات، این شرایط و محدودیت‌ها به آنان اعلام و گفته می‌شود که چنین محدودیت‌هایی گریزناپذیر و به دلیل مصالح مختلف اجتماعی است. به عبارت بهتر، فرد با آگاهی از آنها، آن شغل یا رشته

۱. در اولین مسئله فقها چنین آمده است: «عقیده مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل باشد؛ ولی در احکام غیرضروری دین باید مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد یا از مجتهد تقلید کند و یا از راه احتیاط، طوری به وظیفه عمل کند که یقین نماید تکلیف خود را انجام داده است.»

(توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۱۱، «مسئله ۱»)

تحصیلی را با اختیار و اراده خود انتخاب کرده و پذیرفته است؛ بنابراین نمی‌تواند با ترک آن یا مخالفت با موازین آن، به مصالح کشور یا دستگاہی خاص آسیب بزند.

چنان‌که گذشت، پیش‌بینی چنین محدودیت‌هایی درباره شغل و کار دنیوی، کاملاً طبیعی و شایسته است. حال که چنین است، نمی‌توان پذیرفت که در اسلام، در جایی که پای دین و عقیده مردم در بین است و با ارتداد، دین آنان تضعیف می‌شود، هیچ برخورد پیشگیرانه‌ای وجود نداشته باشد و برای آن هیچ مجازاتی در نظر گرفته نشود.

به استناد شواهد تاریخی و قرآنی، شماری از دشمنان اسلام از آغاز، تلاش کردند که از طریق ارتداد، باورهای دینی مردم را تضعیف کنند. بر این اساس، شماری از عالمان اهل کتاب، برای تضعیف باور مؤمنان، از ترفند خطرناکی استفاده کردند. آنان به یکدیگر توصیه کردند که صبح نزد پیامبر اسلام بروند و به صورت گروهی اسلام آورند، سپس در پایان روز نیز پیش ایشان بروند و اعلام کنند که از اسلام برگشته‌اند. آیه ذیل به این پدیده اشاره می‌کند:

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ
وَإَكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.^۱

و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد، ایمان بیاورید، و در پایان روز انکار کنید؛ شاید آنان از اسلام برگردند.^۲

اگر قرار باشد از ارتداد به عنوان ترفندی برای تضعیف باور دین‌داران استفاده شود یا آنکه ارتداد چنین نتیجه‌ای را در پی داشته باشد، آیا به صلاح جامعه دین‌دار است که اسلام به سادگی از کنار آن بگذرد و هیچ راهکاری برای جلوگیری از آن پیش‌بینی نکند؟

مهم‌ترین نکته در نقد شبهه ارتداد آن است که مجازات ارتداد تنها در صورتی اعمال می‌شود که شخص ارتداد خود را علنی و آن را تبلیغ یا ترویج کند. به بیان روشن‌تر، همان‌گونه که پذیرش دین، امری قلبی و شخصی است و نمی‌توان کسی را به باور دینی وادار کرد، ترک دین نیز، قلبی و شخصی است و نمی‌توان کسی را به دلیل آن مجازات کرد.

۱. آل عمران / ۷۲.

۲. درباره سبب نزول این آیه چنین آمده است: «دوازده نفر از علمای بزرگ یهود میان خود چنین توافق کردند که برخی از آنان اول روز به پیامبر ایمان آورند و آخر شب مرتد گردند تا بدین‌گونه مسلمانان را به تردید اندازند». (واحدی، اسباب النزول، ص ۱۱۲؛ آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۲، ص ۱۹۲)

آنچه باعث مجازات مرتد می‌شود، آشکارکردن ارتداد و اقدام برای تضعیف باور سایر دین‌داران است. به عبارت بهتر، شخصی پس از ترک دین راه بیفتد و در جامعه دین‌داران اعلام کند که از اسلام روی‌گردان شده و دین دیگری برگزیده است و بدین ترتیب، با تضعیف باور دین‌داران، دستاویزی را برای حمله جاهلانه به دین ایجاد کند.

به چنین شخصی باید گفته شود که تو در آغاز در پذیرش هر دینی آزاد بودی و هستی و کسی تو را به پذیرش اسلام مجبور نکرد. از آغاز به تو اعلام شد که در پذیرش اسلام نباید شتاب کنی و لازم است با بررسی‌ها و مطالعات لازم و پس از یقین به حقانیت اسلام، به آن باورمند شوی. از آغاز به تو گفته شد که یکی از لوازم و مقتضیات پذیرش اسلام، ترک نکردن آن به صورت آشکار و علنی است. بنابراین اگر تصمیم گرفتی از اسلام برگردی، باید این کار را در دل خود انجام دهی. نباید آن را علنی کنی و با تبلیغات منفی، باعث تضعیف باور دین‌باوران شوی.

آیا با وجود چنین تمهیداتی، اسلام یا هر دین دیگری، حق ندارد برای ارتداد چنین شخصی مجازات در نظر بگیرد؟

دو. رابطه آزادی عقیده با جهاد ابتدایی

یکی از شبهات دیگری که درباره آزادی عقیده مطرح شده، این است که این آموزه با حکم جهاد ابتدایی سازگاری ندارد. جهاد ابتدایی جهادی است که برای گسترش اسلام و دعوت از پیروان سایر ادیان به پذیرش اسلام انجام می‌شود.^۱ بر این اساس، پرسش درباره ارتباط میان آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با جهاد ابتدایی از آنجا ناشی می‌شود که براساس حکم تشریحی، در جهاد ابتدایی مسلمانان مجازند بدون پیشینه تهاجم یا فتنه، به سرزمین یا کشوری غیرمسلمان حمله کنند؛ چنان‌که فتوحات مسلمانان نیز چنین بود.

در پاسخ به این شبهه باید گفت که در تحلیل جهاد ابتدایی، نباید فتوحات اسلامی را معیار قرار داد؛ چراکه، در جهاد ابتدایی حضور یا اجازه معصوم لازم است؛ حال آنکه در فتوحات عصر خلفا، نه معصوم حضور داشت و نه اجازه او در بین بوده است.

فقیهان شیعه درباره ضرورت حضور معصوم و بلکه اجازه او در جهاد ابتدایی، اتفاق نظر دارند. آنان جهاد را به دو دسته «جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی» تقسیم می‌کنند

۱. عاملی، *الروضة البهية*، ج ۲، ص ۳۷۹؛ حلی، *تبصرة المتعلمين*، ص ۱۱۱.

و می‌گویند در جهاد دفاعی حضور یا اجازه معصوم لازم نیست و تا تأمین سپاه موردنیاز، و جوب آن بر همه به صورت کفایی است؛ اما همه فقهای شیعه به اتفاق می‌گویند که در جهاد ابتدایی لازم است که امام معصوم در جنگ حضور داشته باشد یا به فردی اجازه و مأموریت این کار را واگذار کند. عموم فقها بر اجماعی بودن این حکم یا متواتر بودن روایات آن تأکید کرده‌اند.^۱

چنان که گذشت، یکی از حقایق تاریخ اسلام آن است که در فتوحات عصر خلفا، نه معصوم حضور داشت و نه اجازه آن را صادر کرد؛ بنابراین غیرمنطقی و نارواست که برای تحلیل جهاد ابتدایی، فتوحات اسلامی را معیار قرار دهیم. بسیاری به منظور مخدوش کردن آموزه‌های اسلام درباره جهاد ابتدایی، رفتار حاکمان، فرماندهان و سربازان مسلمان را در جریان فتوحات اسلامی معیار داوری قرار می‌دهند. آنان به مخاطبان خود چنین القاء می‌کنند که هر تخریبی را که در میانه این جنگ‌ها اتفاق افتاد، خون‌هایی را که احتمالاً به ناحق ریخته شد و اجبار افراد را به پذیرش اسلام باید به پای اسلام نوشت که نشانه‌ای از تنافی جهاد ابتدایی با آزادی عقیده و دین تلقی می‌شود.

گذشته از آنکه بخشی از چنین اتهاماتی نامنصفانه و غیرواقعی است، باید اذعان کرد که به استناد گزارش‌های قطعی تاریخی، هیچ‌یک از جنگ‌ها و فتوحات اسلامی در عصر خلفا، با مدیریت یکی از معصومان یا اجازه آنان انجام نگرفت.

جنگ حیره با ایرانیان و فتح غزه در دوره ابوبکر؛^۲ فتح عراق و جنگ با ایرانیان در قادیسیه، جلولا، شوشتر و نهاوند در دوره عمر بن خطاب؛ جنگ شاپور و فتح فارس و فتح آفریقا و جزیره قبرس و در نهایت شکست نهایی ایرانیان و انقراض حکومت آنان در سال ۳۳ هجری در دوران حکومت عثمان بن عفان تحقق یافت.^۳

با فرض نبود معصوم در این جنگ‌ها و اشراف‌نداشتن او، اگر هم خطا و اشتباهی، هرچند به صورت محدود در این جنگ‌ها رخ داده باشد، نمی‌توان آن را دستاویزی برای حمله به اسلام و آموزه‌های آن درباره جهاد ابتدایی قرار داد؛ زیرا اهل بیت علیهم‌السلام بارها تأکید کرده‌اند

۱. همان.

۲. بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۱۴۰.

۳. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۱۳۹-۱۱۱.

که جهاد ابتدایی تنها با حضور و اجازه معصوم مشروعیت دارد.^۱

در متون دینی نیز شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد معصومان به هیچ‌روی، با چنین جهادی موافق نبودند و در پاسخ به یاران خود، فقط جهاد دفاعی یا حضور در مرزها را برای مرزداری مشروع می‌دانستند، آن‌هم به منظور صیانت از کیان دین اسلام.^۲ برای نمونه، امام باقر علیه السلام در نامه‌ای به یکی از خلفای بنی‌امیه، از آنان به دلیل پیش‌دستی در چنین جنگ‌هایی و ریختن خون برخی از بی‌گناهان و نیز به دلیل پایبند نبودن به حدود الهی درباره مخالفان و مشرکان، انتقاد کرده است.^۳

البته این به معنای مخالفت مطلق اهل بیت علیهم السلام با فتوحات نیست، بلکه مراد این است که آنان جهاد ابتدایی را فقط به منظور انتشار دین و جلوگیری از موانع دین‌داری مردم مشروع می‌دانستند و نه به قصد کشورگشایی و همواره نیز بر رعایت همه حدود و قوانین الهی و معرفی دین و حفظ حریم مردم تأکید می‌کردند.

از سوی دیگر، یکی از آموزه‌های مسلم اسلام، جهانی و جاودانه بودن آن است که بارها در آیات و روایات بر آن تأکید شده است. به استناد چنین آموزه‌هایی، اسلام آمده است تا سعادت همه جهانیان را با هر نژاد، ملیت، زبان، فرهنگ و جغرافیایی تضمین کند. بر این اساس، معرفی اسلام به جهانیان و فراگیر شدن آن در همه سرزمین‌ها، هرچند در دوران امام عصر علیه السلام، از برنامه‌های قطعی این دین است. با چنین پیش‌فرضی، نمی‌توان توقع داشت که اسلام خود را در انواع مرزهای حقیقی و مجازی محصور کند و برای جهانی‌سازی خود هیچ تلاشی نکند؛ هرچند باید توجه داشت که بنیاد دعوت اسلام بر صلح و آشتی استوار است.

یکی از شواهد روشن بر چنین مدعایی، نامه‌هایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری برای زمامداران کشورهای بزرگ جهان؛ مانند روم، ایران، حبشه، قبط، شام

۱. شیخ حر عاملی با گشودن بابی در «کتاب الجهاد» *وسائل الشیعة* با عنوان «باب اشتراط وجوب الجهاد بأمر الإمام وإذنه وتحريم الجهاد مع غیر الإمام العادل» ده روایت در این زمینه آورده است که از جمله مضامین مشترک آنها این جمله است: «والجهاد واجب مع إمام عادل». (حرعاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۵، ص ۵۰-۴۵)

۲. برای نمونه رک: همان، ص ۲۹، *باب حکم المرابطة فی سبیل الله، ومن أخذ شیئا لیرابط به*.
۳. آغاز نامه چنین است: «کتاب أبو جعفر علیه السلام فی رسالته إلى بعض خلفاء بنی أمیة...». (همان، ص ۱۲)